

سلوک زنانه

☞ گفت‌وگو با افسانه احمدی (نامزد جایزه جلال)

به مناسبت انتشار تازه‌ترین اثرش

به نام «هم جهانی»

☞ [یاسر نوروزی] چرا از دشواری‌های سلوک در طریقت مردان شنیده‌ایم اما حضور زنان در این عرصه برجسته نیست؟ چرا درباره مردان فراوانی که ملقب به عارفان بزرگ دوران خود بوده‌اند خوانده‌ایم اما درباره زنان کمتر؟ پشت جلد کتاب «هم جهانی» نوشته افسانه احمدی به چنین موضوع اشاره دارد و آمده: «نویسنده کوشیده با مدد گرفتن از قصه‌ای گیرا و پرکشش که مطالبات امروزی را دنبال می‌کند، به مسیر سخت و پیچیده زنان برای رسیدن به رشد معنوی و دست یافتن به مکاشفات عرفانی اشاره کند.» نویسنده کتاب، خانم احمدی از نویسندگانی است که چندین اثر داستانی چه در قالب مجموعه داستان و چه رمان منتشر کرده. از آثارش می‌توان به «سوفار»، «سمفونی سه‌شنبه‌ها»، «کشتن به سبک خانگی»، «کسی در من شیطنت می‌کند» و... اشاره کرد. بین آن‌ها کتاب «سمفونی سه‌شنبه‌ها»، نامزد جایزه جلال هم شده است. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگویی است با او به مناسبت تازه‌ترین رمانش به نام «هم جهانی».

«هم جهانی» چندمین کتاب شماست؟

کتاب هفتم.

آثار قبلی چه بودند؟

سه مجموعه داستان یک مجموعه شعر و دو رمان.

راستش پشت جلد «هم جهانی» توضیحاتی نوشته بود که نظرم را جلب کرد و مناسبتی شد برای این گفت‌وگو. نکته مهم آن توضیحات، اشاره به تعداد اندک زنانی بود که در تاریخ عرفان از آن‌ها نام برده شده. از این مبحث شروع کنیم؟

ببینید، یکی از علائق من کتب قدیمی و کلاسیک ایران است. زمانی هم که داشتم «نفحات الأُنس» جامی را می‌خواندم، موضوعی نظرم را جلب کرد. شما اگر این کتاب حجیم را بخوانید، تمام آن پر است از چهره‌های آشنا و شاید غیرآشنایی که در عرصه عرفان بوده‌اند. اما تازه به صفحات آخر کتاب که می‌رسید، نام‌هایی از زنان عارف هم مطرح می‌شود. یعنی کتاب نزدیک به ۴۰ صفحه است و فقط همان ۲۰ صفحه آخر به زندگی زنان عارف اختصاص دارد.

تا جایی که یادم می‌آید از «رابعه عدویه» شروع می‌کند



رابعه عدویه کیست؟

☞ نگاهی مختصر به زندگی یکی از زنان عارف جهان اسلام

رابعه عدویه یکی از معروف‌ترین عرفای زن جهان اسلام بوده است که درباره زندگی و شیوه سلوکش نوشته‌اند. هم گذشتگان در تذکرة‌های خود (هرچند مختصر) به این بانوی عارف پرداخته‌اند و هم بعد از آن، درباره او گفته‌اند. اما آنچه را در ادامه می‌خوانید از یادداشت مترجم و استاد دانشگاه، محمد جواد گودینی انتخاب کرده‌ایم. این یادداشت با عنوان «رابعه عدویه؛ بانویی در قله عرفان و شعر» در خبرگزاری «مهر» منتشر شده که بخش‌هایی از آن را برای آشنایی با این بانوی عارف آورده‌ایم.

در روزگار قحطی بصره

رابعه دختر اسماعیل عدویه که کنیه‌اش اُم الخَیَر بوده، از زنان نیک و پاک سرشت سده نخست و دوم هجری بوده که در عشق، تصوف و عرفان به مرتبه‌ای بالا دست یافت. وی به سال ۹۵ هجری در بصره دیده به جهان گشود. مطالب بسیاری از دوران کودکی و نوجوانی رابعه به زمان ما نرسیده است. تنها می‌دانیم او در خانواده‌ای تهی دست تربیت یافت، از همان کودکی از هوش سرشاری برخوردار بود، قرآن کریم را حفظ کرد و به علم و ادب بهای فراوان می‌داد. پدرش را در ابتدای جوانی از دست داد و روزگار قحطی در شهر بصره و مشکلات مردم آن دیار را در زمان گرسنگی و رنج آن سامان درک نمود.

هم سو با مناجات مولا علی (ع)

و پشت سر هم به شکل بسیار مختصر درباره آن‌ها می‌نویسد.

بله، این تعداد اندک عارفان زن در مقابل آن همه صفحات که برایم پرسش‌برانگیز شد، طبیعتاً هم اولین پاسخی که به ذهن می‌رسد این است که زنان در آن دوره به خاطر زندگی در جامعه مردسالار یا مردمدار، مجالی و عرصه‌ای برای مطرح شدن نداشتند. یعنی اصولاً فعالیت‌های اجتماعی گسترده‌ای نداشتند که فعالیت‌شان در این عرصه مردمان عرفان کم بوده. زنان در آن زمان در واقع، وظایف و انتظارات ازپیش تعیین‌شده‌ای داشتند که در نقش همسری و مادری تعریف می‌شد و بر همان اساس هم زندگی می‌کردند. در کنار این موضوع، سلوک عارفانه، چله‌نشینی‌ها، عبادات و زندگی به سبک و سیاق صوفیه، دشواری‌هایی داشت که شاید زنان را در آن زمان حتی به لحاظ جسمی هم با مشکلات متعددی روبه‌رو می‌کرد. به همین دلیل فعالیت‌شان در این عرصه محدود می‌شد به خدماتی که به مردان سالک ارائه می‌دادند؛ اینکه از آن‌ها پذیرایی کنند، خدمت‌رسانی داشته باشند یا اگر به لحاظ مالی قدرت بالایی دارند، خدماتی به آن‌ها ارائه بدهند. در واقع فقط در همین زمینه‌ها بود که می‌توانستند خودشان را در کنار مردان مطرح کنند.

در کنار این دلایل، محل اجتماع صوفیان هم عموماً به لحاظ اخلاقی مکان‌های امنی برای مردان هم نبوده است، چه برسد به زنان! این موضوع هم در شعرهای مولوی قابل پیگیری است و هم در اشعار حافظ. مولوی عموم‌شان را در مسیری غیر از عرفان تعریف می‌کند: «از هزاران تن، یکی تن صوفی‌اند / مایقی در سایه او می‌زیند»، یا وقتی آن‌ها را متهم می‌کند به مریدپروری و می‌گوید: «بی‌نوا از نا و خوان آسمان / پیش او ننداخت حق یک استخوان!» حافظ هم که صوفی‌ستیز بزرگ عرفان ایرانی اسلامی است.



در واقع می‌خواهم بگویم در کنار تمام دلایلی که شما به‌دروستی عنوان کردید، دلیل دیگر هم آلوده شدن این جماعت و محل اجتماع عموم‌شان به ریاکاری و تزویر و فسادهای اخلاقی بوده است.

بله، این هم می‌تواند یکی از دلایل باشد. اما پرسش مهم برایم این بود چرا به تدریج زنانی که علیه عرف‌های مردسالارانه جامعه عصبان کردند، در چنین عرصه‌ای وارد نشدند؟ یا مثلاً چرا شروع به نوشتن آثاری در این زمینه نکردند؟ پاسخی که به آن رسیدم این بود که شاید عرفان با رویکرد گذشتگان و نگاه سنتی‌شان، دیگر با زندگی امروز تطابقی نداشته است. به همین دلیل هم آن‌ها که علیه وضع موجود عصبان می‌کردند، به این سمت و سوز رفتند چرا که آن را مطابق با نیازهای معنوی روز خود نمی‌دانستند. به همین دلیل در مانم هم سراغ این پرسش‌ها رفتم؛ به این شکل که آیا همه راه‌ها برای عشق ورزی نسبت به خالق هستی، همان راه‌های ازپیش تعیین‌شده است؟ و چرا نباید خود فرد راهی را بسازد و ارتباطی مختص به خود را با خالق برقرار کند؟ اینجاست که بحث‌معنویت برجسته می‌شود و شاید رویکرد‌های عرفانی با نگاه سنتی سابق چندان به کار نیاید.

این نکاتی که مطرح کردید در واقع پیش‌زمینه‌های فکری شما برای نوشتن رمان «هم جهانی» بود؟

بیشتر خواستم با فضای فکری من قبل از نوشتن «هم جهانی» آشنا شوید. چون قبل از آن در رمان‌های دیگر هم دغدغه‌هایی مطرح کرده بودم؛ از جمله رمان «سوفار» که سال ۱۴۰۰ منتشر شد. در آن رمان رفته بودم سراغ عشق جسمانی و رمانتیک. اینکه چنین عشقی چگونه است و زمانی که با نیاز و خواسته همراه می‌شود، چه کیفیتی و چه چالش‌هایی دارد. در رمان «هم جهانی» اما سراغ عشق به خالق هستی رفته‌ام؛ به این معنی که وقتی انسان از تمام عشق‌ها عبور می‌کند، عشق را در معنای نیکخواهی و نیکوکاری بازتعریف می‌کند، طوری که انگار نیکی و خیر را برای همه هستی و در مرتبه برتر آن، قدرت مطلق هستی می‌خواهد.

در «هم جهانی» نقبی هم به گذشته دارید؟

بله؛ در فصل دوم رمان برخی از زنان عارف مثل رابعه عدویه که در کتب عرفانی به آن‌ها اشاره شده وارد داستان می‌شوند و با شخصیت داستان ما مباحثی را مطرح می‌کنند که بیشتر در تقابل اندیشه‌های آن هاست. مثل اشاره به زنانگی که در

نگاه سنتی و عرفانی پس‌زده می‌شد و آن را نوعی بازآرندگی سیروسلوک می‌دانستند، در صورتی‌که شخصیت داستان آن را همسومی‌داند.

نام راوی به همان عارف معروف، «رابعه عدویه» هم اشاره دارد؟

همین‌طور است. اتفاقاً راوی نامش را دوست ندارد. اما پدرش رحمان این نام را برایش انتخاب کرده و اشاره می‌کند که رابعه نام یک عارف بزرگ بوده که به تاج‌الرجال معروف است؛ و این شروع چالشی بزرگ بین شخصیت داستان با هم نام خود رابعه عدویه است. رحمان پدر رابعه داستان، یک پای در گذشته و یک پای در امروز دارد و بسیار در شکل‌دهی شخصیت رابعه نقش پررنگی ایفا می‌کند. گاه دیالوگ‌هایی که بین‌شان رد و بدل می‌شود به نوعی آدم را ارجاع می‌دهد به رابطه خدا و انسان؛ طغیان و عصبان و باز هم شیفتگی....

گذشته از این‌ها، چرا «هم جهانی»؟ چطور شد این اسم را برای رمان تان انتخاب کردید؟

«هم جهانی» یعنی انسان‌هایی که با هم در یک جهان زندگی می‌کنیم؛ ترکیبی است مثل «هم‌کلاسی». آیا همه کسانی که در یک کلاس درس هستند نسبت به افراد کلاس‌های دیگر با هم صمیمی‌تر نیستند؟ «هم جهانی» هم همین است؛ فقط واحد بزرگ‌تری است. کافی‌ست این را بفهمیم بعد فارغ از هر نوع جنسیت، ملیت، زبان و مذهب می‌باهم مهربان‌تر می‌شویم....

چرا راوی زن است؟

من تلاش کردم در نوشتن رمان نگاهم توجه به رشد معنوی «انسان» باشد. زندگی فضیلت‌مندانه برای همه، آشنی انسان با خویشتن خویش. استفاده از شخصیت اصلی «زن» یک انتخاب بود برای اینکه بهتر بتوانم از ناگفته‌های این مسیر بگویم. چون با توجه به صحبت‌های ابتدایی مصاحبه کمتر به مشکلات زنان در این زمینه اشاره شده. به همان میزان هم از زیبایی‌های پیمودن این مسیر توسط یک زن کمتر می‌دانیم.

مباحث توسعه فردی و انگیزشی را هم که خیلی مد شده، بارشد معنوی همراه می‌کند. فارغ از اینکه چنین کاری درست باشد یا نباشد، شما هم چنین رویکردی در رمان تان دارید؟

اصلاً تمام تلاش من این بود انسانی باشد در بطن زندگی که می‌خواهد روند رشد معنوی را تجربه کند. معنویتی عقلانی که با وجدان اخلاقی همسوست. در این مسیر به مباحث گوناگون پرداخته می‌شود. سویه تاریک و روشن هر چیزی برانداز می‌شود. خوگیری به لذت از یکسو و استفاده هوشمندانه از لذت از سوی دیگر بررسی می‌شود. گاهی جسم موردتخفیف وتقلیل قرار می‌گیرد و گاهی هم برعکس؛ نفیس می‌شود. مثلاً فرض کنید شخصیت داستان گاهی کالایی گران‌قیمت می‌خرد که جسم‌پروری کند و آرامش او را در این مسیر تضمین کند و گاهی هم با تاختن به جسم موانع را از مسیر برمی‌دارد. مثلاً زمانی به کوه رفته و به خاطر عدم امنیتی که به وجود می‌آید، نوعی ترس از تعرض در او شکل می‌گیرد؛ اینجاست که نکوهش جسم در ذهن راوی برجسته می‌شود. به جسم می‌تازد تا روح را آزاد کند. مدام در درون تکرار می‌کند که اگر جانی در میان نباشد جسم، به لحظه نکشیده، متعفن می‌گردد.

و به عنوان سوال آخر، بین کتاب‌های تان کدام یکی بیشتر با اقبال مواجه شده؟

به گمانم مجموعه داستان «سمفونی سه‌شنبه‌ها» که نامزد جایزه جلال شد.



صوفیان و عارفان ر بوده و سخنان شیرین و دلربایی از وی برجای مانده. در شعر نیز بهره‌ای سترگ داشته و می‌توان او را از نامدارترین زنان در جهان اسلام در سده دوم هجری دانست که نامش با عشق و عرفان گره خورده و الهام‌بخش بسیاری از عارفان و صوفیانی است که پس از وی به جهان آمده و از میراث او بهره جسته‌اند. سرانجام این بانوی بزرگ و نامور در عشق و عرفان به سال ۱۸۵ هجری در بصره چشم از جهان فروبست و در همین شهر به خاک سپرده شد.